روزنامه

آزاد

مناطق

روزنامه‌ای برای زندگی

ردیبهشت ۱۳۷۸ – ۲۱ محرم ۱۴۲۰ – ۸ می ۱۹۹۹

سال اول – شماره ۲۸ – ۱۲ صفحه – تکشماره ۵۰۰

گفتگو با نواب صفا
صفحه ۹

زلزله ۶/۸ ریشتری شیراز
صفحه ۴

گفت‌وگو با نواب صفا به مناسبت کتاب تازه‌اش «قصه شمع»

نه، نمی‌خواستم به حیثیت کسی لطمه بزنم

فروغ بهمن پور

رضا دیوانه نبود ، عاقل دیوانه نمابود

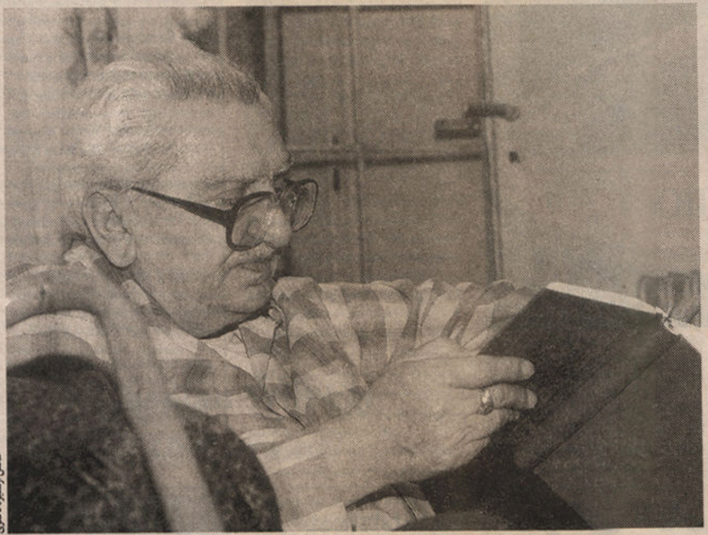

عکس از منیژه ناصری

پیرمرد، حالا دیگر در گوشه‌ی بی کسی‌اش تنها نشسته است.

می‌پرسم: «چرا تا این اندازه از بی کسی نالیده‌ای آن تک درخت تیره‌بخت خزان زده ایستاده در گوشه تنهایی خودت نیستی؟»

می گوید: «چرا، آن تک درخت خشکیده تمثیل تنهایی من است. من همیشه چنین زیسته‌ام. تعبیر شمس تبریزی را شنیده‌اید که می گفت: «میان جمع باش و تنها، من همیشه چنین بوده‌ام».

رادیوها سی سال آزگار در آستانه هر سال نو، شعر ترانه‌ات را با مصرع «آمد نو بهار طی شد هجریار» ترنم کنند و حالا تو در سکوت ارغوانی سال‌های دل مردگی، خاکسترنشین شمع خاموشی خودباشی؟

مگر می‌شود؟!

دلم برای پیرمرد ترانه سرا با آن لبخند هوشمندانه‌اش گرفت. اما برای او کاری جز این که پای درددلش بنشینم نمی توانستم بکنم. برای مردی به بزرگی نواب صفا چه می توان کرد؟ همان شاعری که با هر سروده‌اش دنیای موسیقی قدیم را به آشوب می کشید...

نواب صفا بعد از انقلاب خانه نشین شد. در خانه‌ای تنهای تنها نشست.

اما نه با سکوت که با نگارش قصه‌ی شمع.

گفت‌وشنودی که فرادید خود دارید به بهانه انتشار این کتاب و عرضه‌ی آن در دوازدهمین جشنواره بین‌المللی کتاب؛ انجام شده.

***از عنوان کتاب شروع کنیم، چرا قصه شمع؟**

- درسال ۱۳۴۰ که به عضویت شورای نویسندگان رادیو ایران درآمدم، برنامه‌ای نیم ساعته برای رادیو تهیه کردم که درحدود چهار ماه هفته‌ای یک بار از رادیو پخش می‌شد. عنوان آن قصه شمع بود که در چهار قسمت تهیه می‌شد:

۱ - شرح حال آهنگساز

۲ - مصاحبه با شرکت سازنده آهنگ، شاعر و خواننده

۳ - طرز ساختن یکی از آهنگ‌ها و شعرهای موردنظر

۴ - پخش همان آهنگ که توسط ارکستر اجرا شده بود

اهمیت و ارزش این برنامه، به جز معرفی آهنگساز، شاعر و خواننده در ضبط صدای هنرمندان خالق این آثار بود که باید در موزه صدای رادیو ایران نگاه‌داری می‌شد. نخستین برنامه را به مرتضی محجوبی، رهی معیری و بنان اختصاص داده بودیم. . اسم کتاب «قصه شمع» را از آن برنامه گرفتم.

*** از ویژگی‌های این کتاب حقیقت گرایی نابی است که بر همه سطور آن پرتوافکنده است. شما حتی بخش تاریکی از گذشته خود و دیگر دوستانتان را که هرکسی جرأت بیان آن را ندارد بازگو کرده‌اید. فکر نکردید این اندازه واقع گرایی شما و برخی ازدوستانتان را زیر سئوال می‌برد؟**

- خاطره‌نویسی، رسمی دیرینه است. خوشبختانه این گونه از آثار پس از مدتی به خاطر جبر زمانه یا حوادث نامنتظره ارزش تاریخی پیدا می کند. این طبیعی است که هر نویسنده‌ای که اثر و خبری از خود برجای می گذارد نمی‌تواند از گیرودار دوستی‌ها و دشمنی‌ها برکنار بماند.

به نظرمن مورخ یا محقق راستین باید با بی طرفی و حقیقت‌پردازی سیر حوادث را دنبال کند. باید به مخاطب خود درست را از نادرست بازشناسد و حقایق را از لابه لای همه یادداشت‌ها فراچنگ آورده و به نسل آینده سپرد. من نخواستم مثل برخی قلم به مزدها که همواره وجود دارند به خاطر امرارمعاش و دریافت هدیه و پول از جانب برخی کار کنم.

*** بعضی از موسیقیدانان معتقدند که نقل گوشه‌هایی از خاطرات شما به حیثیت آنها لطمه زده است. خودتان چه نظری دارید؟**

- من اصلاً چنین قصدی نداشتم. فقط خواستم نسل‌های آینده و دوستدار موسیقی با واقعیت بهتر آشنا شوند تا خدای نخواسته شهرت طلبی آنان را منحرف نکند. همین

خوانندگی به شهرت می رسد. نمی دانست که این شهرت چه ارمغانی برای عزیزترین فرزندش خواهد آورد. با ویژگی هایی که داریوش داشت، او محیط آلوده تهران را نمی شناخت و صداقت و پاکی مردم بم را به تهران مخوف آورده بود. نمی‌دانست تهران چگونه صیدگاهی است و صیادان چیره‌دست و نابکار چگونه به روی هر صید بی گناه و ناآگاهی آغوش می گشایند. کم کم پایش به مهمانی های شبانه باز شد ناگهان سراز محافل رندان درآورد و در زندان فریب کاران و آدمی رویان دیوسیرت اسیر شد.

روزی به خود آمد که نصیحت همه عالم به گوش او باد بود و دیگر تذکر خیرخواهان که در رأس آنان همان مادر شریف و بزرگوارش قرارداشت، در او تأثیری نمی گذاشت. ابتدا اعتیاد به الکل و سپس موادمخدر او را در خود غرق کرد...

با این همه، او جایگاهی بلند در موسیقی ما دارد. حنجره‌اش، عقده‌های درونش را به صدای پرکشش و جذبه‌اش منتقل کرده بود. در ارکسترها غالباً ضرب را خودش می گرفت؛ بنابراین ضرب‌شناسی را که شرط اول تصنیف خوانی و به ویژه ضربی خواندن است، به خوبی می‌دانست. خوب، نقل این خاطرات تنها به دلیل آگاه ساختن مردم است. کسانی که مثل داریوش نازنین طبیعی لطیف و احساسات تند انسانی دارند باید خیلی مراقب خود باشند. هنوز تصنیف زهره (یاد از آن روزی که بودی زهره یار دلم) از زیباترین ها است. با اینکه بعد از داریوش چند نفری با ارکسترهای مختلف آن را اجرا کردند، اما هیچ کس نتوانست سوزصدای او را تقلید کند. مردم زهره را با صدای داریوش دوست دارند.

حیف از عمرکوتاه او!

*** شما تصویری غم‌انگیز ولی زیبا از رضا محجوبی (معروف به رضا دیوانه) ارایه کردید. به طوری که من با خواندن آن بخش ازکتاب بارها دچار افسردگی شدم.**

- رضا، دوست موسیقیدان من دیوانه نبود. عاقل دیوانه نما بود. او هنرمندی بی همتا بود.

رضا در دوران جوانی بسیار خوش لباس بود ولی من در این کتاب از زمانی سخن گفتم که اثری از آن همه زیبایی و خوش‌پوشی در او دیده نمی شد. او خیلی بخشنده بود. هر چه داشت به دیگران می‌بخشید. خیلی باهوش بود. با اینکه مردم فکر می کردند او دچار جنون شده اما، حافظه‌ی بسیار قوی داشت. هرگز قرارهایی را که داشت فراموش نمی کرد. به خاطر دارم یکی از دوستان مورد علاقه‌اش زنده یاد ابوالحسن ورزی شاعر و فاضل خوب معاصر بود.

روزهای دوشنبه رضا برای صرف ناهار

مثل بعضی ها به خاطر امرار معاش و دریافت هدیه و پول کار نکردم

ابتلا به جنون که از این طایفه می گریخت، با کسانی همنشین بود که دردهای مشترک داشتند، با غم‌های زندگی آشنا بودند و نداری را عار نمی‌دانستند. به نظر من سرحلقه ارباب کرم و رندان روزگار بود. خانه به‌دوشی و ژنده‌پوشی را زمانه به او تحمیل کرده بود. هنوز مردم این موسیقیدان بزرگ را نشناخته‌اند.

*** از ویژگی‌های دیگر کتاب، ده‌ها قطعه عکس است که برای اولین بار چاپ می‌شوند. تهیه این مجموعه برای شما دشوار نبود؟**

- تنظیم این کتاب و تهیه عکس‌ها مدت هشت سال به درازا انجامید. برای من که هر روز پیرتر می‌شدم، آن هم با پای علیل و روحی خسته و در خانه تنها نشسته و در را به روی مردم ابن الوقت بسته، کاری بسیار دشوار بود. البته در بعضی موارد از دوستان خوبم کمک گرفتم.

*** با آن که شاید بیش از نیم قرن از هم‌نشینی شما با کسانی که در این کتاب از آنها یاد کرده‌اید گذشته است، در نقل رخدادها خیلی دقیق عمل کرده‌اید. آیا این فقط به دلیل حافظه‌ی قوی شماست؟**

- البته من حافظه‌ی خوبی دارم. همه چیز به ویژه گذشته ها در خاطرم مانده است ولی خوب در چند مورد هنگام بحث درباره‌ی هنرمندان، از خاطرات خودشان یا دوستان دیگر هم یاری گرفتم.

*** از میان هنرمندان به کدام یک بیشتر علاقه داشتید؟**

- به استاد خالدی. او را خیلی دوست داشتم. او هنرمندی کم مانند بود. هرگز نخستین اثر مشترک خودمان را که اولین اجرای خانم دلکش هم بود از یاد نمی‌برم:

«ما را ز چه پایند جنون کردی و رفتی؟»

- به نظر من کسی که در عرصه هنر موسیقی دست به قلم می‌برد باید خودش از اهالی موسیقی باشد وگرنه چه طور می‌تواند در این زمینه سخن بگوید؟ من در این سال ها کتاب هایی را می بینم که بدون در نظر گرفتن بسیاری از مسایل چاپ شده‌اند. مثلاً کتاب هایی به بازار آمده‌اند که در آنها سرگذشت، بیوگرافی وخاطرات هنرمندان درج شده اما بدون در نظر گرفتن حق تقدم و تأخر. مقام و منزلت هنرمندان در این کتاب ها رعایت نشده است. در این کتاب ها اطلاعات نادرستی به خواننده منتقل می‌شود. البته برخی از کتاب ها مثل سرگذشت موسیقی اثر روح‌الله خالقی از این قاعده جدا هستند .

*** ولی بیشتر کتاب هایی که شما به آنها اشاره کردید فروش خوبی داشتند.**

- دلیل دارد: چون در زمینه موسیقی کتاب کم داریم. دیگر اینکه در سالهای پس از انقلاب موسیقیدانان ما به دلایلی که همه می‌دانید از صحنه کنار رفتند. نسل جوان، مشتاق این عزیزان بود و می‌خواست به هرترتیبی شده بداند که بدیعی، قوامی و ... کجا هستند؟ چه می کنند؟

*** از چاپ و صفحه‌بندی و مسایل فنی کتاب راضی هستید؟**

- بله. البته اشکالاتی هم وجود دارد. مثلا روی جلد کتاب در شعر «در خاطر صفا که بود

خیمه گاه درد

از خاطرات گمشده خوشتر نمانده است»

به جای کلمه درد، دهر آمده. ولی درمجموع خوب بود.

*** در بیشتر ساخته‌های شما که برخی از آنان در آخرین صفحات این کتاب آمده است و برخی را که من در نوارها شنیده‌ام، حکایت تنهایی، غم، هجر و سفر بیداد می کند، چرا؟**

- هنوز هم تنها

زمانی آن را سرودید که جوان بودید. چگونه توانستید به حس پیری برسید و آن را توصیف کنید؟

- پدر من از درویش های معروف بود و من همیشه به همراه او به خانقاه می رفتم و در عالمی به جز آنچه اقتضای سن و سال مرا داشت سیر می کردم. بنابراین نمی توانستم جوانی را آن گونه که شما می گویید حس کنم. جوانی را در زمانی سرودم که در بدترین شرایط روحی بودم. در کتاب راجع به این آهنگ توضیحاتی داده ام.

*** چه برنامه‌ای برای آینده دارید؟**

- قصد دارم برای دیدار فرزندانم به آمریکا بروم. البته با توجه به کهولت سن من، فرزندانم خیلی تاکید دارند که پیش آنها زندگی کنم. ولی من ترجیح می دهم واپسین لحظات عمر را در وطن خودم باشم.

*** قصد ندارید ترانه تازه بسازید یا کتابی تالیف کنید؟**

- ترانه بسازم؟! آن هم برای خوانندگان این دوره که بیشترشان فاقد صلاحیت هستند؟

البته چند ترانه نوشته ام که اسدالله ملک آهنگ آنها را ساخته است ولی قرار شده تا خواننده‌ی مناسب نیافتیم آن ها را اجرا نکنیم.

یادداشت

ایرانی‌ها کتاب موسیقی نمی‌خوانند

دوازدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب روز سه‌شنبه گذشته در حالی گشایش یافت که آمار نشر کتاب در عین امیدآفرینی، در سرشت خود نومید کننده است.

این که یک مقام مسئول در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی لب به تفاخر می گشاید که آمار عناوین نشر کتاب در ده سال گذشته اندکی بیش از دو برابر (۱۰۵درصد) و تیراژ کتاب ها ۵۴درصد رشد داشته است، درحرف بسیار خوشحال کننده است اما در عمل چیزی راحل نمی کند، زیرا بلافاصله می‌شود از این مقام پرسید آهنگ رشد جمعیت در ده سال گذشته چگونه بوده و در کشوری با حدود ۶۵ میلیون نفر کتاب‌های با میانگین تیراژ ۳۰۰۰ نسخه خبر از چه فاجعه‌ای می دهد؟

در دوازدهمین جشنواره بین المللی کتاب هزار ناشر داخلی (رقمی درخور درنگ) با سی هزار عنوان کتاب گردهم آمده‌اند هزار ناشر در مقیاس جمعیت امروز کشور رقم اندکی نیست اما باید دید هر یک از این ناشران که بسیارشان هم با تجربه و پرسابقه‌اند چند عنوان کتاب در سال منتشر می کنند و چرا ادامه کار کتاب فروشی‌ها آهنگی چنین کند و واژگونه را می‌پیماید؟

در تبیین فاجعه‌ای به نام کتاب همین بس که به ارتباط بسیار کم رنگ کتاب‌هایی که در گستره‌ی موسیقی چاپ می شوند با مردمی که هیچ یک از روزهایشان بدون موسیقی شب نمی‌شود، اشاره کرد.

سرگذشت
موسیقی ایران
اثر
روح الله خالقی
جلد سوم

درحالی که موسیقی رادیو و تلویزیون،ماهواره، ضبط و پخش‌های خانگی، ویدیو سی‌دی‌ها و دیسکت‌های کامپیوتری را به تسخیر خود درآورده‌اند و به جرأت می‌توان گفت هیچ شهروندی نیست که در طول روز ساعتی موسیقی نشنود، میانگین کتاب هایی که در زمینه‌ی موسیقی منتشر می‌شوند و شمار خوانندگانشان بسیار تأسف‌انگیز است. به طوری که اغلب ایرانی‌ها در عمر خود یک کتاب هم در زمینه‌ی موسیقی نمی‌خوانند. آمار از این هم هولناک‌تر؟با آمار و ارقام تجریدی و غیرواقع گرایانه ممکن است برخی ساده باوران را برای مدتی فریفت اما برای همیشه نمی‌شود وجدان جامعه را آزرد.

باید برای به سامان شدن بازار نشر کتاب فکری شود.

زیست نامه

استاد اسماعیل نواب صفا «شاعر، ترانه‌سرا، موسیقیدان» به سال ۱۳۰۳ خورشیدی پا به عرصه‌ی حیات گذاشت.

اجداد او همگی از دراویش نعمت اللهی بوده‌اند و خاندان مادری اش از عرفا و شعرای عهد قاجاریه. نواب اصلا اصفهانی است ولی در کرمانشاه متولد شده است.

وی از کودکی به تشویق مادرش که بنیانگذار اولین مدرسه دخترانه در کرمانشاه بود آموزش